

# نوه و نتیجه‌های نیچه در ایران

بهروز صفدری

چندی پیش در گفت‌وگویی اشاره کرده بودم که : وقتی اولین چاپ ترجمه‌ی فارسی «اینک انسان» نیچه را (از رُیا منجم) دیدم، برایم باورکردنی نبود که چنین کیفیت فاجعه‌باری به نام ترجمه‌ی یک اثر منتشر شود. اتفاقاً با موافقت ناشر همان ترجمه (فکر روز)، من ترجمه‌ی دیگری از این کتاب کردم که پس از دو بار چاپ، سپس با تعویض ناشر، توسط نشر بازتاب‌نگار به چاپ دیگری رسید. به ترجمه‌ی کتاب‌های دیگر نیچه به فارسی هم که نگاه می‌کردم به خطاها و بدفهمی‌های عجیبی برمی‌خوردم. برای ادای سهمی در خوانش درست نیچه کتابی به نام «زردشتِ نیچه» ترجمه کردم (نشر بازتاب‌نگار) به این امید که کلیدهای فهم مفاهیم نیچه‌ای در چشم‌اندازی کلی معرفی شود. به موضوع هم ناخوشایند و هم مضحکی نیز باید اشاره کنم: شخصی به نام احسان گزوکوی که دوستانش او را «نوه‌ی نیچه در ایران» می‌نامند تمام این کتاب را به صورت اسکن‌شده اما با حذف نام مترجم و ناشر سرقت کرده و روی سایتی به نام «انسانی بسیار انسانی» به عنوان پژوهش شخص خودش معرفی کرده است تا به گفته‌ی خودش «اندیشه‌های ناب و آریایی» را ترویج کند! تماس‌ها و اقدام‌های مکرر من و ناشرم نیز، به صورت نصیحت و اخطار، بی‌نتیجه و پاسخ مانده است.

این «نوه»ی نیچه در ایران برآستی پدیده‌ی جالبی است. می‌تواند پرسوناژ یک رمان، فیلم یا نمایش‌نامه باشد. امروز باز به صفحات مجازی او نگاهی انداختم. هنوز نیز تمام کتاب شرحی بر چنین گفت زرتشت را به نام پژوهش خودش عرضه می‌کند. و در صفحات دوستان و دوستانانش از او به عنوان یک «کارشناس آثار نیچه» نام می‌برند. او خود را مدرس زبان انگلیسی معرفی کرده است. من مدتی علاوه بر ارسال پیام‌های شخصی به خود وی، با مسؤولان مؤسسه‌ای که وی در آن تدریس می‌کند، و نیز با شرکت خدمات اینترنتی او، تماس گرفتم. ولی پاسخی دریافت نکردم.

در واقع کش رفتن ترجمه‌ی من توسط این شخص، آن‌هم متنی در باره‌ی نیچه، و انتشار آن به نام خودش فی‌نفسه مسئله‌ی من نبود. زیرا متن یادشده متن بسیار خوبی برای فهم آثار نیچه است. اما این که کسی خود را «نیچه‌ای» و در عین حال مجاز به سرقت ادبی بداند و از هرگونه پاسخ‌گویی نیز روی گردان باشد برایم شگفت‌انگیز بود. گذشته از برداشت بسیار سطحی و رفتار بسیار التقاطی و مغشوشی که وی را بی‌هیچ پروا و رودربایستی به سرقت ترجمه‌ی من سوق داده است، نیاز مهارناشدنی چنین شخصی به خودنمایی و جلب توجه در لباس کارشناس فلسفی به گمان من پدیده‌ای است که از لحاظ روان‌شناسی اجتماعی در ایران این سال‌ها جای درنگ و تأمل دارد.

از دید من شواهد بسیاری در جامعه‌ی امروز ایران بر پیدایش شکل ویژه و شدیدی از کشش به «نقش بازی کردن» دلالت دارد. نقد پدیده‌ی رُل و نقش، یکی از ارکان بنیادی نقد رادیکال در جنبش موقعیت‌سازان (سیتواسیونیست‌ها) بود، به خصوص در کتاب رساله‌ی زندگی‌دانی اثر راتول ونه‌گم، نه به عنوان نكوهشی اخلاقی، بلکه همچون مبارزه با عارضه‌ای روان‌جامعه‌شناختی که ریشه در تعریف و جایگاه انسان در جامعه‌ی نمایش دارد، جامعه‌ای که تمام سازوکارهایش بر بازتولید و شیوع از خود بیگانگی مبتنی است.

تنها با نگاهی مرکب و مسلح به نقدِ رادیکال می‌توان مرض‌نشانه‌ها را سمپتوم‌های چنین عارضه‌ی واگیرداری را تشخیص داد. این اذعانِ عمومی وجود دارد که فشارها، سرکوب‌ها و محدودیت‌ها در طی بیش از سه دهه همه را به لاپوشانیِ واقعیتِ زیسته‌ها، نقش بازی کردن و تظاهر به آنچه نیستیم واداشته است. این شکلِ عریانِ حجاب کشیدن بر واقعیتِ فردی و اجتماعی بر اثر ترسِ مستولی بر جامعه، رفته‌رفته اشکالِ پیچیده‌تر و ظریف‌تری به خود گرفته است. طبیعی است که مقاومت در برابر ممنوعیت‌ها اشکالِ گوناگونی از تخطی می‌آفریند. اما کیفیتِ تخطی و سرپیچی را کیفیتِ شعور و آگاهی تعیین می‌کند. آگاهی فاقدِ تمامیت و جامعیت بسترِ مساعدی است تا سم ممنوعیت در خونِ تخطی نیز جاری گردد. این است ریشه‌ی همسانیِ ماهویِ اغلبِ مخالفانِ وضع موجود (اپوزیسیون) با وضع موجود (پوزیسیون) و استمرار و بازتولیدِ آنچه هست به زیانِ آنچه باید باشد.

تمدنِ حاکم بر جهانِ امروز را توتالیتاریسم سرمایه و کالا رقم می‌زند. این توتالیتاریسم در طی قرنِ گذشته به توتالیتاریسم‌های «محلی» دیگری، نازیسم آلمانی، استالینیسیم روسی، مائوئیسم چینی و ... درهم آمیخت و سرانجام به صورت نمایش‌گری یکپارچه یا آنتگره‌ی کنونی درآمد. نقدِ عملیِ این توتالیتاریسم ضدانسانیِ عالم‌گیر مستلزمِ نگرشی است که از تمامیت، جامعیت و توتالیت‌های انسانی برخوردار باشد.

مؤثرترین مانع دست‌یابی به چنین نگرشی، از جمله در ایران، پدیده‌ی انتلکتوالیسم است. کلمه‌ی انتلکتوتل، از بدو ورودش به زبانِ فارسی، با معادل‌هایی چون منورالفکر و روشن‌فکر، در هاله‌ای اسرارآمیز پیچیده شد و باری مذهبی‌گونه به خود گرفت. ریشه‌ی لغوی کلمه، انتلکت، یعنی کارِ دماغی و فکری. از نظرِ جامعه‌شناسی نیز انتلکتوتل کسی است که کارِ فکری می‌کند در تمایز با کارِ یدی یا دستی. به گمانِ من اندیشه‌ورز یا کلمه‌ی ابداعی

فارسی‌زبانان، «فکور»، معادل بهتر و دقیق‌تری از «روشن‌فکر» است. فعالیتِ فکریِ روشن‌فکر الزاماً مترادفِ فکرِ روشن و روشن‌گری نیست. فکوری چه بسا با کوریِ فکر توأم باشد. مشکل این‌جاست که نقدِ پدیده‌ی روشن‌فکری در ایران یا توسط ایده‌نولوگ‌هایی چون جلال آل احمد و یا از سوی مارکسیست - لنینست‌های مدعیِ دفاع از خلق انجام می‌گرفته است. شاید در جبران و تلافیِ آن نگاهِ تحقیرآمیز به روشن‌فکران، و به پشتوانه‌ی اوضاع اجتماعی در سه دهه‌ی گذشته باشد که نوعی تورم انتلکتوئلی در جامعه‌ی ایران ایجاد شده است. اگر در گذشته مبارز سیاسی با دانش و شناختی نحیف خود را پیشاهنگِ آرمان خلق می‌دانست، اکنون آماسِ استنادها به واژگانِ تهیِ پسامدرنیستی فضیلت شمرده می‌شود.

گی دوبور در کتابِ جامعه‌ی نمایش از قولِ آرتور کرآوان نقل می‌کند که بزودی هر که را در خیابان بینیم هنرمند است و پیدا کردنِ یک آدم خیلی مشکل خواهد بود. سپس این متلکِ قدیمیِ پارسی را یادآوری می‌کند: «شاید عوضی می‌گیرم ولی هرچه باداباد: آهای هنرمندان، سلام!». شبیه لطیفه‌ای که در آن پهلوان‌های کرمانشاهی را صدا می‌زنند! گمان می‌کنم حالا نیز اگر صدا بزنیم: «آهای روشنفکر»، کمتر کسی است که رویش را به سوی ما برگرداند... صد البته دو جزءِ واژه‌ی ترکیبیِ روشن‌فکر، یعنی روشنی و تفکر، به معنای درست و اصیل آن نیست که سزاوار انتقاد است، بلکه دلالت و کارکردِ ایده‌نولوژیک این مفهوم است که هم روشنی و هم اندیشه را مغشوش و مخدوش می‌سازد.

آمیزه‌ی انتلکتوالیسم و کشش به ظاهر شدن در یک نقش، ملاطِ اصلیِ رفتار و رویکردی است که یکی از ویژگی‌های عمده‌اش سلطه‌ی گرایش به جدایی و انتزاع و ایده‌های لاهوتی است، در وهله‌ی نخست جداییِ اندیشه از تن و از کلیتِ لایبرنت‌گونه‌ی واقعیت‌های انضمامی و ناسوتی (تن یا بدن به

معنای نیچه‌ای آن: عقل و خردِ بزرگ)، و این انتزاع‌گرایی به مثله کردنِ اندیشه می‌انجامد.

این جدایی و انتزاع منشاء تقدسِ آگاهیِ انتزاعی و کاذب است و قطبِ مخالفِ آگاهی و هوشمندیِ حسی است، یعنی شعوری که پیوندِ ریشه‌ای‌اش با امعا و احشای انسان نگسیخته است. بررسیِ این مفهوم را با استناد به آثار کسانی چون مارسل مورو و رائل ونه‌گم در نوشته‌های بعدی ادامه می‌دهم.